



بهار خانم! دل نگرون توأم

شعری که خانم پروانه نجاتی بخشی از آن را در جلسه شاعران با رهبر انقلاب خواند:



مادرانه‌ای تقدیم به دخترم چکاوک و همه دختران این سرزمین

جلوه، تو ذات دختره می دونم
کار خداس مقدرة می دونم
همه میگن دختر ابرگ گلن
داداش میگه البته یه کم خلن

بهار خانم! دل نگرون توأم
دلواپس روز خزون توأم
درسته دختر خوبه دلبر باشه
تو خوشگلی از همه کس سر باشه

چکی ماما! بیا صمیمی باشیم
مثل دو تا دوست قدیمی باشیم
بیا با هم حرف بزنیم بخندیم
در رو به روی غصه‌ها بیندیم

دوست دارم، دیوونه تم، اسیرم
 یه روزاگه نینیمت میمیرم
 یکی دو روز بعد تو همین خیابون
 یه لیلی دیگه س کنار مجنون
 برا کسی بمیر که راستی مرده
 جر نزنه، نیچجه، بر نگرده
 بله، به کسی بگو که عاشق باشه
 تو حرف عاشقونه صادق باشه
 یعنی باید شیفتنه روحت باشه
 تشننه چشممه شکوهت باشه
 آره گلم! سرت رو درد نیارم
 این لو ده بازیارو دوس ندارم
 هم پای دخترای بد راه نرو
 با چشم باز مامان توی چاه نرو

سخن رهبر انقلاب بعد از شنیدن این شعر

- آفرین! آفرین! خیلی خوب! واقعاً مادرانه
 و حکیمانه؛ خیلی خوب! کاش همه
 مادرها بتوانند این جور زبان فاخر و مؤثر رو
 به کار بگیرند و این حقایق را به دختران
 جوان یاد بین، خیلی خوب ممنون.

زلفات از روسربیرون نزار
 چشمای هیز سمت زلفات نیار
 مردای خوب پرده دری نمی خوان
 عشقای لوس سرسربی نمی خوان
 باید بدونی زندگی بازی نیست
 توههم قرصای اکستازی نیست
 اونایی که پلاس کافی شاپن
 احساسات دخترارومی قاپن
 اونی که میره پارتیای شبونه
 تو کار و بار انگل دیگروننه
 مردای خوب کاری و اهل دلن
 مردای بد توی خیابون ولن
 مردای خوب فقط نجابت می خوان
 از نشون غرور و غیرت می خوان
 علاف مو فشن که مرد نمیشه
 تالنگ ظهر به رختخواب سیریشه
 مردی که قیچی می زنه به ابرو
 از اون نگیر سراغ زور بازو
 مردی که بند انداخته، مرده؟ نه نیست
 برا کسی شریک درده؟ نه نیست
 جوهر مردی نداره، زغاله
 نه مرده و نه زن؛ تو حس و حاله
 برق لب و کرم که او مدت تو کار
 مردو نگی برو خدانگه دار!
 ابرو کمون خیابونا شلوغن
 پر از فریب حرفاً دروغن

چسب روی دماغ یعنی که زشن
 به فکر خط خطی سرنوشت
 پشت این رنگ و روغنادروغه
 پشت اینا یه طرح بی فروغه
 مردامیگن که خوشگلانجیین
 راستش بخوای دخترامث سبین
 سبب زمین افتاده بو نداره
 رهگذر هم پارو دلش میداره
 سبای روی شاخه چیدن دارن
 از دست باغبون خریدن دارن
بهار خانوم! دل نگرون توأم
دلواپس رور خزون توأم
 حالا که میخوای بری تو خیابون
 خودت بگیر چراغ نده تو میدون
 وقتی که حوا پا گذاشت تو عالم
 بهدو می خواس بره به سمت آدم
 زد تو سرش فرشته گفت: حاج خانوم!
 چه می کنی فردابا حرف مردم
 روت بگیر با این لپای داغت
 بشین بذار آدم بیاد سراغت
 آره مامان اینم حرف کمی نیست
 حجب و حیاقصه مبهمنی نیست
 این روسربی یعنی که تو نجیبی
 شکوفه معطر یه سبی
 این روسربی پر چم اعتقاده
 نباشه گلبر گا اسیر باده